

بازنمایی ساختارهای معنایی توسعه در استان کهگیلویه و بویراحمد (مورد مطالعه شهر باشت)

نوع مقاله: پژوهشی

بهادر عسکری^۱

میثم موسائی^۲

اکبر طالب‌پور^۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۱۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۲۵

چکیده

اساس مقاله حاضر بررسی ساختارهای معنایی توسعه در منطقه باشت از توابع استان کهگیلویه و بویراحمد است به‌لحاظ روش‌شناسی از رویکرد پدیدارشناسی به‌عنوان روش کیفی استفاده شده است. با تکنیک مصاحبه اطلاعات گردآوری و پس از تجزیه و تحلیل داده‌ها براساس رویه‌های تحلیلی پدیدارشناسی درون‌مایه‌های فرعی و اصلی کشف و به توصیف ساختاری و زمینه‌ای تجربه زیسته مشارکت‌جویان پرداخته شده است. تأثیرات تکنولوژی، بوروکراسی، شهرنشینی و رسانه‌ها باعث پدیداری تعاریف خاصی از توسعه در ساحت آگاهی مشارکت‌جویان شده است.

کلمات کلیدی: توسعه، پدیدارشناسی، جهان زیست، بین‌الذهان، تجربه زیسته، زمان‌مندی

طبقه‌بندی JEL: O, O10

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

^۱ دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی اقتصاد و توسعه، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم تحقیقات، تهران
askariradin1393@gmail.com

^۲ استاد دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)
mousaaei@ut.ac.ir

^۳ دانشیار گروه علوم اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی و اقتصاد، دانشگاه الزهراء، تهران، ایران
a.talebpour@alzahra.ac.ir

مقدمه

توسعه به‌عنوان آرمان برخی از ملل جهان به مقوله‌ای دست‌نیافتنی تبدیل شده است. کنش‌گران اجتماعی این جوامع اعم از سیاست‌مداران و روشن‌فکران از منظرها و دیدگاه‌های مختلف برای رسیدن به اتوپیای خود به آزمون و خطای اجرای توسعه براساس مکاتب، دیدگاه‌ها و رویکردها و استراتژی‌های رایج توسعه به مثابه امر موجود توسعه با استمداد از مکاتب نوسازی و وابستگی، نظام جهانی و ... می‌پردازند. ولی هر بار با ناکامی مواجه می‌شوند. حلقه مفقوده این نوع از مطالبه توسعه عدم انطباق این پارادایم‌ها و مکاتب و نظریه‌ها و استراتژی‌ها با فرهنگ و ساختار جوامع در حال توسعه است. کنش‌گران و روشن‌فکرانی که در برج عاج به کنش‌گری و فلسفه‌ورزی در امر توسعه مشغولند، منادیان و مجریان واقعی توسعه نیستند. خطاهای تبعیت از پارادایم‌های قبلی ضرورت برون‌رفت از وضعیت موجود و بازاندیشی در فهم پدیده توسعه و لواحق آن را برای ما آشکار می‌کند. با گذار از پارادایم‌های توسعه که به هویت و تاریخ بی‌توجه و سوژه‌های فعال فرهنگی را به ابژه‌های منفعل تبدیل و آگاهی سوژه‌های انسانی را نادیده می‌گیرند. باید قطعه‌های مختلف یک کشور را بفهمیم و با معرفتی خاص ساختار معنایی زبان بومی آن قطعه‌های خاص را به مثابه عقلانیت کارکردی به‌عنوان مکانیزم برون‌رفت جهت ترسیم نقشه جامعه و تحقق اتوپیای توسعه عملیاتی کنیم. با نقد پارادایم‌های مسلط قبلی پارادایم متناسب برای توسعه جامعه ایرانی را پارادایمی تفسیری تعریف می‌کنیم. زیرا واقعیت امر توسعه را برساختی می‌دانیم. رویکرد کیفی به‌لحاظ فلسفی مبتنی بر موضع پدیدارشناسی است و بر درک معنای رویداد توسط افراد مورد بررسی تأکید دارد و افراد و دنیای آنان را به‌صورت چیزهایی در نظر می‌گیرد که همدیگر را می‌سازند. به‌طور کلی پژوهش کیفی ریشه در ضد اثبات‌گرایی و رویکرد پدیدارشناسی داشته و فردنگر است. بنابراین ماهیتاً طبیعت‌گرا است و هدف اصلی آن درک حیات اجتماعی و معنایی است که افراد به زندگی روزمره خود می‌دهند (ایمان، به نقل از صدوقی، ۱۳۸۶).

روش کیفی از حیث هستی‌شناسی غالباً برساخت‌گراست و انسان را موجودی خودمختار، معناآفرین و خالق واقعیت‌های اجتماعی می‌داند (محمدپور، ۱۳۸۸). بنابراین در پاسخ به این پرسش که ماهیت واقعیت توسعه چیست؟ ماهیت واقعیت توسعه را ذهنی، ناملموس و متعدد و از منظر مشارکت‌جویان بررسی می‌شود. پس واقعیت توسعه بر مبنای مفروضات هستی‌شناسانه، همان برساخت اجتماعی کنش‌گران است و قبل از تفسیر توسط کارگزاران و کارشناسان برنامه‌ریزی و توسعه در کشور از سوی خود کنش‌گران بر مبنای عقلانیت بومی برساخت می‌شود. به‌لحاظ معرفت‌شناسی، معرفت برساخته تعامل اجتماعی و فهم تفسیری است و پژوهش‌گر در تعامل با تحقیق شونده است (ازکیا، ۱۳۹۶: ۷۱). معرفی توصیف بسیط به منزله هدف نظریه، جهت‌گیری

علمی نسبت به معرفت، پذیرش دانش عامه به منزله معرفت و پذیرش ارزش به مثابه بخش جدایی‌ناپذیر تحقیق، ویژگی اساسی معرفت‌شناسی پارادایم تفسیری است (همان، ۵۶-۴۸). معرفت توسعه در ایران را مأخوذ از معانی و مفاهیم روزمره می‌دانیم و برای تولید دانش و معرفتی مرتبط با توسعه به سراغ مردم می‌رویم و جان کلام آنان مبنای تولید دانش خواهد بود. این نوع تحقیق در مورد توسعه روش‌شناسی خاص خود را می‌طلبد. فرآیند تحقیق به صورت استقرایی و همزمان باعث تولید مقولات و طرح‌ها در زمان انجام تحقیق باتوجه به زمینه خواهد بود (همان، ۷۲).

پدیدارشناسی در حوزه مطالعات توسعه اجتماعات محلی زمینه‌ای را برای بازخوانی و به عرصه کشاندن نظریه‌ها و الگوهای متکثر در باب توسعه فراهم می‌کند و بینش پدیدارشناسی که کل نگر است، با بررسی اجتماعات خاص و توجه به ضرورت‌های محلی می‌تواند به تولید الگوی بومی و محلی برای توسعه کمک کند. لذا توسعه به‌عنوان امر اجتماعی و انسانی را با روشی کیفی و دیدگاهی کل نگر^۱ بررسی می‌کنیم تا امر انسانی و اجتماعی توسعه را به اجزا تقسیم نکنیم و این پدیده را در کلیت آن درک کنیم (ازکیا، ۱۳۹۶: ۷۷). تفهیم، درک و تشریح کنش اجتماعی معنادار در محیط و جستجوی شواهد و مدارک در بستر تعامل‌های اجتماعی سیال و به ظاهر عادی مهم‌ترین ویژگی‌های روش‌شناختی روش کیفی به حساب می‌آیند (محمدپور، ۱۳۸۸). ازکیا و دیگران (۱۳۹۶) به نقل از میلر و بریور^۲ (۲۰۰۳)، یکی از مهم‌ترین واکنش‌ها در مقابله و تصحیح پوزیتیویسم را پدیدارشناسی می‌دانند. پدیدارشناسی توصیف و اکتشاف و تجزیه و تحلیل پدیده‌ها است و تنها دنبال حقیقت پدیده ذهنی نیست و علاوه بر توضیح ذهن، توضیح و تفسیر محتوا و موضوع ذهن هم هست. خواه آن موضوع وجود واقعی داشته باشد و موافق با دنیای خارج باشد و خواه وجود داشته باشد و موافق با دنیای خارج نباشد (ازکیا، ۱۳۹۶: ۸۱۶). ازکیا و دیگران (۱۳۹۶) به نقل از هالووی و ویلر^۳ (۲۰۱۰)، مسأله اصلی برای هوسرل زمینه‌یابی حقیقت در تجربه است و برای این کار باید شیوه‌های گوناگون ساختن معنا به وسیله آگاهی انسان و به واسطه ادراک و زبان شناخته شود. این همان پدیدارشناسی است که هدفش بررسی چگونگی پدیدارشدن جهان در آگاهی انسان است. پدیدارشناسی نشان می‌دهد جهان بیش از آن که موضوع شناخت باشد تجربه‌ای است که در آن زیست می‌کنیم. یعنی تجربه‌ای ذهنی است و نه عینی. باید دنبال نقطه اولیه تماس انسان و جهان باشیم که در تجربه ما وجود دارد (همان، ۸۱۸). هوسرل پدیدارشناسی را فهم و توصیف پدیده‌ها و علم به تجربه هر پدیدار خاص می‌دانست (احمدی، ۱۳۸۲: ۱۶۸). پدیدارشناسی به مثابه یک روش به معنای بررسی و شناسایی تجربه‌های زیسته افراد در

¹ Holistic

² Miller and Brewer

³ Holloway and Wheeler

موقعیت‌های مختلف است (منصوریان، ۱۳۹۴). در این مقاله ساختارهای معنایی توسعه در استان کهگیلویه و بویراحمد (مورد مطالعه شهر باشت) را با رویکردی پدیدارشناسی مورد بررسی قرار می‌دهیم تا واقعیت توسعه را براساس زمینه و بافت محلی بررسی و به ذات تجربه زیسته برسیم.

مبانی نظری

توسعه به‌صورت فراگیر بعد از جنگ جهانی دوم مطرح شده است و در لغت به معنای خروج از لفاف است. در قلب نظریه نوسازی لفاف همان جامعه سنتی و فرهنگ و ارزش‌های مربوط به آن است که جوامع برای متجددشدن باید از این مرحله سنتی خارج شوند. توسعه، مقوله‌ای ارزشی، جریانی چند بعدی و پیچیده و مرتبط با مفهوم بهبود است (ازکیا، ۱۳۸۷: ۸-۷). مایکل تودارو^۱ توسعه را جریانی چند بعدی می‌داند که مستلزم تغییرات اساسی در ساخت اجتماعی، طرز تلقی عامه مردم و نهادهای ملی و نیز تسریع رشد اقتصادی، کاهش نابرابری و ریشه کردن فقر مطلق است. توسعه نشان می‌دهد که مجموعه نظام اجتماعی هماهنگ با نیازهای اساسی افراد در داخل نظام از حالت نامطلوب گذشته خارج و به‌سوی وضع و حالتی از زندگی که از نظر مادی و معنوی بهتر است، سوق می‌یابد (تودارو، ۱۳۵). گونار میردال^۲ در تعریف توسعه بر ابعاد رفاهی تأکید می‌کند و توسعه را فرآیند دورشدن از توسعه‌نیافتگی می‌داند و آن را به معنای رهایی از فقر تعریف می‌کنند (میردال، ۳۱۵). پیترو دونالدسون^۳ توسعه را به‌وجودآوردن تغییرات اساسی در ساخت اجتماعی، گرایش‌ها و نهادها برای تحقق کامل هدف‌های جامعه می‌دانند. فرآیند توسعه نیاز به مشارکت مردم دارد تا همه مردم در آن مشارکت اصیل نداشته باشند، توسعه ممکن نخواهد بود (ازکیا، ۱۳۷۷: ۸). هتته^۴ (۱۹۳۹) توسعه را مقوله‌ای نرماتیو می‌داند که تعریف آن تحت تأثیر وضعیت‌ها تفاوت می‌کند و آن را باید در ظرف تاریخی و چارچوب تاریخی تعریف کرد و به همین دلیل اجماع عام در مورد مضمون و معنا و تعریف آن وجود ندارد (هتته، ۱۳۹۶: ۱۵). بنابراین درخصوص توسعه تعاریف متفاوتی وجود دارد. ولی نقطه اشتراک تعاریف در این است که رفاه جامعه در کل و به‌طور مداوم و پیوسته افزایش می‌یابد (روزبهان، ۱۳۹۴: ۲۱۵). این آرمان در طول تاریخ خود یعنی از نیمه دوم قرن بیستم تا به امروز تحولات پارادایمی زیادی را به خود دیده است. طی نیمه دوم قرن بیستم بیشتر مفهومی اهدایی و تحت تأثیر مکاتب نوسازی و وابستگی بود. بیشتر برنامه‌ریزی‌های صورت‌گرفته در این حوزه تحت تأثیر مباحث صرف علمی خردگرایی و اثبات‌گرایی بود. در اواخر

¹ Michael Todaro

² Gonar Mirdal

³ Peter Donaldson

⁴ Hettne

قرن بیستم و اوایل سده حاضر پارادایم توسعه بیشتر با رویکردهای نرم‌تر و برنامه‌ریزی‌های متأثر از مفاهیم و نظریه‌های اجتماعی، سیاسی و کیفی نسبیت‌گرایی، تأویل‌گرایی، دموکراسی و ... یعنی نوعی گذار از رویکرد سخت توسعه به رویکرد نرم و انسان محور همراه بوده است (ازکیا و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۱-۱۲). توسعه در دهه ۱۹۵۰ تحت تأثیر مکتب نوسازی توسط محققین آمریکایی برنامه‌ای برای پیشبرد نوسازی در کشورهای جهان سوم بود. محققین مزبور تحت نفوذ شدید نظریه تکامل‌گرایی، مفهوم نوسازی را در قالب یک مرحله غیرقابل بازگشت رو به پیشرفت و درازمدت تصویر نمودند که به سمت الگوی جامعه آمریکایی سیر می‌کرد و تحت تأثیر نظریه کارکردگرایی پارسونز^۱، نوسازی و سنت را دو مفهوم متمایز و متباین قلمداد می‌کردند. این مکتب در اواخر دهه ۱۹۶۰ در معرض انتقادات جدی قرار گرفت و با اصلاح مفروضات خود، سنت و الگوهای خاص توسعه هر کشور را پذیرفتند. این اصلاحات ذیل مکتب نوسازی جدید به کار خود ادامه داد (سو، ۱۳۸۸: ۲۴۹-۲۵۰). اگرچه مکتب نوسازی یک محصول آمریکایی بود اما پایه‌های مکتب وابستگی در جهان سوم بود و با اقتباس از نظریات انقلابی اکلا و نئومارکسیسم تصویری از مناسبات کشورهای جهان سوم و غرب ارائه داد که حاکی از نوعی روابط اقتصادی تحمیل‌شده از خارج مبتنی بر بهره‌کشی وابسته و خلاف جهت توسعه مستقل و مدافع قطع همه رشته‌های پیوند کشورهای جهان سوم و غرب بود. در اوایل دهه ۱۹۷۰ اصلاحاتی را در مفروضات اساسی خود به عمل آوردند و علاوه بر بعد اقتصادی فرآیند سیاسی-اجتماعی توسعه و تاریخی بودن رابطه در داخل و توسعه مقارن با وابستگی را پذیرفتند. این اصلاحات ذیل مطالعات وابستگی جدید مطرح شدند (همان، ۲۵۰). دیدگاه دیگر درخصوص توسعه رویکرد نظام جهانی است که متأثر از مکتب وابستگی و مکتب فرانسوی گشتالت است و به بررسی کلیت نظام و نیز روندهای بلندمدت می‌پردازد و اقتصاد جهانی را به‌عنوان نظام تاریخی متشکل از سه لایه مرکز، نیمه پیرامون و پیرامون بررسی می‌کند و در اواخر دهه ۱۹۷۰ به بازنگری در مفروضات خود پرداختند و سطح ملی و تحلیل‌های طبقاتی را به کار خود اضافه کردند این روایت اصلاح شده از رویکرد نظام جهانی با عنوان مطالعات ملی در دیدگاه نظام جهانی مطرح شده است (همان، ۲۵۰-۲۵۱).

طبق گزارش توسعه ملل متحد^۲ (۱۹۹۰)، سال ۱۹۹۰ به بعد شاهد رویکرد نرم‌تری در حوزه توسعه هستیم به‌گونه‌ای که توسعه انسانی سازمان ملل متحد توسعه را فرآیند گسترش دامنه انتخاب‌های افراد می‌داند. این نگاه جدید کمتر بر رشد به معنای کمی توسعه و بیشتر بر ابعاد کیفی آن تمرکز داشتند و نوعی زاویه گرفتن از دیدگاه مکانیکی توسعه در این رویکرد دیده می‌شود.

^۱ Parsons

^۲ Human Development Report

آمارتیاسن^۱ (۱۹۸۳) توسعه را فرآیند گسترش توانمندی‌های افراد می‌داند و چون رابطه بین و استحقاق‌های افراد نسبت به کالاها و توانمندی آنان را مبتنی بر رابطه کارکردی می‌داند، پس توسعه به معنای گسترش استحقاق‌های افراد است. سن و آناند^۲ (۱۹۹۴)، بر لزوم توجه به حقوق اقلیت‌ها، گروه‌های استثمارشده^۳، زنان و نسل‌های آینده تأکید کردند. سن، راه رسیدن به توسعه را از طریق آزادی می‌داند که شامل آزادی‌های سیاسی، امکانات و تسهیلات اقتصادی، فرصت‌های اجتماعی، تضمین شفافیت و نظام‌های حمایتی است. این نوع آزادی به پیشرفت قابلیت‌های فردی کمک می‌کند. دستیابی به توسعه به آزادی فعالانه مردم وابسته است (ازکیا، ۱۳۹۲: ۱۸-۲۲). در این گذارهای پارادایمی شاهد توجه بیشتر به عاملیت انسانی و فرهنگ و رویکرد نرم توسعه هستیم. اینگلهارت و ولزل^۴ (۲۰۰۵)، با رویکردی فرهنگ محور بر ارزش‌های ابراز وجود تأکید دارند و این ارزش‌های ابراز وجود، توسعه را با نهادهای دمکراتیک پیوند می‌دهند. اجرای سیاست‌های توسعه در کنار شهرگرایی و رشد فزاینده جمعیت آلودگی‌هایی را در زمینه محیط زیست به وجود آورد که باعث تغییرات آب و هوایی تخریب جنگل‌ها و ... غیره شد (همان، ۲۶). ویلز^۵ (۲۰۰۵)، با تأکید بر اهمیت کشف راه‌حل‌های ممکن برای باز تعریف توسعه و ارتباط آن با محیط زیست تلاش کردند و تخریب محیط زیست را باعث محدود کردن رشد می‌دانند. وی با استناد به گزارشات کمیسیون جهانی محیط زیست و توسعه، تعریف توسعه از نظر آن سازمان را یادآور می‌شوند "توسعه پایدار را به معنای برآورده کردن نیازهای نسل حاضر بدون کاهش توانایی‌های نسل آینده می‌دانند". هرکدام از مکاتب و پارادایم‌ها در تبیین توسعه در جهان سوم ناکارآمدی‌هایی را داشتند و این باعث شد تا جرح و تعدیل در این آراء به طرح رویکردهای متناسب‌تری با توسعه جهان سوم منجر شود. براساس این رویکردهای جدید جایگاه انسان از ابژه صرف توسعه به سوژه و فاعل توسعه ارتقاء یافت و برنامه‌ها به گونه‌ای پیش رفتند که در مطالعات توسعه نوع نگاه به انسان به‌عنوان عاملی خودآگاه دچار تحول شد و مفاهیم جدیدی نظیر سرمایه انسانی و اجتماعی وارد حوزه توسعه شدند (ناریان و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۸). توسعه به مثابه اتخاذ راهبردی برای زندگی بهتر امری زمان‌مند و مکان‌مند است و این زمان‌مندی و مکان‌مندی به این معنی است که خواست توسعه و امکان توسعه در گرو هستی این مردمان فقیر است و افراد به فراخور درک واقع بینانه خود از شرایط موجود حداقلی از امکانات را طلب می‌کنند که آن را با امکانات و توانایی‌های خود هم‌ساز نموده و توسعه ویژه خود را

¹ Amartya Sen

² Sen and Anand

³ Exploited Classes

⁴ Inghart and Welzel

⁵ Willis

بیافرینند (همان، ۱۹). برگر^۱ و همکاران در کتاب ذهن بی‌خانمان^۲، نوسازی و آگاهی به ذکر ناخشنودی های مدرنیته می‌پردازند که از طریق عقلانیتی که ذاتی فرآیند مدرنیته است با نظارت و محدودیت و محرومیت باعث کنش‌های شدید روانی می‌شوند و فرد مداوم با مشکل فراوانی فرصت انتخاب روبرو می‌شود و ناخشنودی‌های ناشی از گسترش دیوان‌سالاری هم به این نارضایتی دامن می‌زند و دین هم کار ویژه دادباوری خود را از دست می‌دهد و ذهن انسان بی‌خانمان می‌شود. اگر چه مدرنیته تحولاتی را داشته است ولی تنهایی، شکنندگی و فناپذیری بشر را تغییر نداده است. آنچه مدرنیته انجام داده است، تضعیف اساسی تعاریف واقعیت است (برگر و همکاران، ۱۳۹۴: ۳۳-۲۵). جامعه‌شناسی شناخت^۳ با کاربست رهیافت جامعه‌شناسی پدیدارشناسی می‌تواند از طریق موضوع خود که آگاهی زندگی روزمره است به‌عنوان شیوه‌ای که مردم در زندگی روزمره خود واقعیت را بر ساخت می‌کنند، استفاده کند (همان، ۱۰). لذا با توجه به ناکارآمدی‌های رویکردهای مختلف توسعه در خصوص توسعه شهر باشت از توابع استان کهگیلویه و بویراحمد از رهیافت جامعه‌شناسی پدیدارشناسی استفاده می‌کنیم تا نحوه بر ساخت و بازنمایی واقعیت توسعه را از طریق درک تجربه زیسته مردم آن منطقه درک کنیم. پدیدارشناسی به دو تصویر از انسان اشاره دارد. یکی تصویر علمی و دیگری تصویر واقعی که همان زندگی واقعی انسان‌ها است. تصویر علمی به واسطه دانش به وجود می‌آید. در پدیدارشناسی چند مفهوم اهمیت دارد. یکی مسأله معنی است. معنی حاصل نگرستن و تعمق آگاهانه فرد به تجربیات خودش است. مفاهیم دیگر تجربه، رفتار و عمل است. مثلاً احساس درد و شادی یک تجربه است و ما آن را رفتار نمی‌نامیم. مقاومت در برابر آن و یا تسلیم شدن در برابر آن همگی رفتارهای ما هستند. به این ترتیب در رفتارهای ما نوعی معنای آگاهانه نهفته است و می‌توان آن را تجربه معنابخش دانست. معنای عمل، عینی و معنای رفتار ذهنی است. پدیدارشناسی می‌خواهد در تقابل با ایده تخصصی قرار گیرد و قاطعیت لازم در قانون‌مندی‌ها را متزلزل بسازد (لطیفی، ۱۳۸۴). در این مقاله به نحوه بر ساخت و بازنمایی ساختارهای معنایی توسعه می‌پردازیم. موران^۴ (۲۰۰۱)، هوسرل^۵ بر ساخت را طریقی می‌داند که در آن ذهنیت، کارکرد خود را در معنادگی یا معنابخشی انسجام می‌دهد. هوسرل در تأملات دکارتی از عین جدیدی سخن می‌گوید. یعنی در کنش گرد هم آوردن، من با یک مجموعه روبرو می‌شوم. هایدگر^۶ (۱۹۹۲) تجربه‌های زیسته مانند ادارک، قضاوت، عشق، تنفر، را جنبه‌هایی از اشیاء

¹ Berger

² Homeless

³ Sociology Of Knowledge

⁴ Moran

⁵ Husserl

⁶ Heidegger

نمی‌داند. این تجربه‌ها کنش هستند، یعنی رابطه نیتی^۱ هستند. کنش‌ها به آن دسته از تجربه زیسته اشاره دارند که داری خصوصیت نیتی هستند. نیت‌مندی، ساختار تجربه زیسته است و یک نسبت اضافی^۲ نیست. یعنی نیت‌مندی، ساختار تجربه زیسته است و رابطه بین شیء فیزیکی و فرآیند روانی نیست. هایدگر منتقد عینی و ذهنی ساختن نیت‌مندی است. اگر نیت‌مندی عینی^۳ یا ذهنی^۴ شود، باعث جهت‌گیری‌هایی در افق‌های ذهنی یا عینی می‌شود. موران (۲۰۰۱) با نقدی بر هوسرل می‌گوید، ادموند هوسرل نسبت آگاهی و جهان را یک رویداد اتفاقی نمی‌داند و جهان را یک آگوی برسازنده می‌داند. هایدگر در خوانش آراء هوسرل، برساخت را امکان دیده شدن سوژه‌ها در عینیت‌شان می‌داند. یعنی پیوند آگاهانه‌ای را با یک عین برقرار می‌سازیم. برخلاف سنت فلسفی دکارت که آگاهی را معطوف به تصورات می‌دانستند و ارتباطی با اشیای بیرونی ندارد. این نوع تفکر ما را به سمت معضل خودمحوری^۵ می‌کشاند. زیرا فقط بر وجود آگاهی تأکید دارد و معطوف بودن به شیئی بیرونی مهم نیست و در این دام ذهن باوری^۶ ارتباط با جهان واقعی سخت می‌شود. پدیدارشناسی با همگانی اعلام کردن ذهن و انهدام آموزه دکارتی، فیلسوفان را از معضل خودمحوری آزاد می‌کند. ذهن امری بیرونی و در گشودگی بیرون عمل و خود را آزاد می‌کند (ساکالوفسکی، ۱۳۹۵: ۴۸-۵۳). پدیدارشناسی ضمن توجه به نیت‌مندی آگاهی ساختارهای متفاوتی را در آن کشف و توصیف می‌کند. درحالی‌که در سنت دکارت و لاک صرفاً یک آگاهی ناب داریم. لذا آگاهی آشکار و تفاوت ساختاری در آن مشاهده نمی‌شود. ولی در پدیدارشناسی گونه‌های متفاوتی از نیت‌مندی داریم که با عین‌های مختلف هم پیوند هستند. دسته‌بندی و متمایز کردن این نیت‌مندی‌ها و نیز انواع خاص عین‌هایی که هم پیوند آنها هستند، توسط گونه‌ای خاص از فلسفه صورت می‌گیرد که پدیدارشناسی است. چنین توصیفاتی به ما کمک می‌کند تا شناخت انسان را تمام اشکال دریابیم (همان، ۵۶-۵۴). چارچوب نظری جامعه‌شناسی شناخت کاربست پدیدارشناسی در جامعه‌شناسی معاصر است. موضوع تحلیل جامعه‌شناسی شناخت، آگاهی زندگی روزمره یعنی آگاهی مردم عادی در مواجهه با زندگی معمولی است. این آگاهی رشته‌ای از معانی است که فرد با دیگران در آن سهیم است و یک زیست جهان اجتماعی^۷ را می‌سازد. این آگاهی نسبتی با اندیشه‌های فلسفی نظری و ساخت‌های عالمانه معنا ندارد. نوعی آگاهی پیشانظری است و

¹ Intentional Relation

² Supplementary Relation

³ Objectivizing

⁴ Subjectivising

⁵ Egocentric Predicament

⁶ Subjectivism

⁷ Social Life World

به فرد مجال می‌دهد تا راه خود را در زندگی روزمره از میان رویدادهای معمولی پیداکند (برگر و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۰). پروبلماتیک اساسی در خصوص وضعیت توسعه در شهرستان باشت گسترش فزاینده حوزه عقلانیت معطوف به هدف، چند پارگی نهفته در زندگی مدرن، سپری کردن بخش عمده زندگی در میان افراد بیگانه، تکثر زیست جهان و مشکل معنادار ساختن همه چیز زیر یک چتر واحد و افول جایگاه دین به‌عنوان یک پناهگاه معنایی و درنهایت با عاریت از آراء برگر وضعیتی است که می‌توان آن را بی‌خانمانی ذهن نامید. با این رویکرد پدیدارشناسی توسعه را در این منطقه با ارائه قرائتی سوژه محور بررسی می‌کنیم تا به مدلی بدیل یا آلترناتیوی برای توسعه منطقه دست بیابیم. با تأکید بردانش روزمره مردم عادی به ساخت عامیانه معنا دست پیدا کنیم و با طرح مفاهیم توسعه توسط مردمان عادی آن منطقه به ابداع مفاهیمی از آن خود برسیم که با بوم و جغرافیای آن منطقه هم‌خوانی داشته باشد و اینکه چگونه با عقلانیت کارکردی^۱ به ترسیم نقشه جامعه^۲ برسیم. ماکسول^۳ (۱۹۹۲)، به لحاظ روش‌شناسی، پدیدارشناسی ذیل پارادایم تفسیرگرایی قرار می‌گیرد و ماهیتاً اکتشافی با هدف فراهم‌آوردن عمق و جزئیات کنش از نگاه آزمودنی‌ها است که موضوعات بحث‌برانگیز پیچیده را به بینش‌های معنادار تجهیز می‌کند. برای بازنمایی ساختارهای معنایی توسعه و این که توسعه چگونه توسط مردم شهرستان باشت و روستاهای تابعه تجربه و معنا می‌شود مصاحبه تکنیک مناسبی است. منصوریان مهم‌ترین ابزار گردآوری داده در روش پدیدارشناسی را مصاحبه بدون ساختار یا نیمه‌ساخت یافته می‌داند. مصاحبه‌ای مفصل و صمیمانه که نمونه مورد مطالعه بتواند آزادانه سخن بگوید و آنچه را در ذهن دارد بیان کند. مصاحبه با پرسش‌های باز و بدون جهت‌گیری که بتواند بیانگر ذهنیت و تجربه آنها باشد. عمق مصاحبه پدیدارشناسی بیشتر از مصاحبه در سایر روش‌ها است. زیرا محقق می‌کوشد به ذات پدیده مورد بررسی نزدیک شود (منصوریان، ۱۳۹۴). با تکنیک مصاحبه با ۱۲ نفر از افرادی که پدیده مورد بررسی را به‌طور مشترک تجربه کردند به اشباع نظری رسیدیم. طبق توصیه کرسول^۴ (۲۰۰۷) برای تجزیه و تحلیل داده‌ها از روش هفت مرحله‌ای کلایزی استفاده کردیم. ابتدا توصیفات مشارکت‌جویان را به‌عنوان پروتکل با دقت مطالعه و سپس جملات مهم را استخراج می‌کنیم (کرسول، ۱۳۹۱: ۱۹۲) با فهرست کردن نحوه تجربه کردن موضوع توسط مشارکت‌جویان به افق‌سازی داده‌ها می‌پردازیم و این اظهارات مهم را در قالب واحدهای اطلاعاتی بزرگتر به نام واحدهای معنایی دسته‌بندی می‌کنیم. آنچه مشارکت‌جویان تجربه کرده‌اند را توصیف و به آن توصیف زمینه‌ای و نحوه تجربه کردن آنها را

¹ Functional Rationality

² Map of Society

³ Maxwell

⁴ Creswell

توصیف و به آن توصیف ساختاری می‌گوییم. در نهایت با ترکیب توصیفات ساختاری و زمینه‌ای به ذات تجربه زیسته می‌رسیم (همان، ۱۹۴). مایلز و هوبرمن^۱ (۱۹۹۴) از بین استراتژی‌های نمونه‌گیری در پویش کیفی از نمونه‌گیری معیار استفاده کردند. مایلز و هوبرمن نمونه‌گیری معیار را برای همه موردهایی که معیار خاصی را دارا هستند تضمین‌کننده کیفیت می‌دانند. زیرا همه مشارکت‌جویان باید پدیده مورد مطالعه را بررسی کرده باشند. با ۱۲ نفر از مشارکت‌جویان مصاحبه شد تا تجربه زیسته خود را در خصوص پدیده توسعه بیان کنند. ابتدا تجربه شخصی خود را از پدیده مورد مطالعه کنار گذاشتیم. این تلاش برای کنار گذاشتن تجربه شخصی پژوهشگر با این نیت بوده است که ایده‌ها و پیش‌فرض‌های پیشین متعارف را کنار بگذاریم. برای بازسازی تفسیری و شناخت و فهم مردم شهر باشت از پدیده توسعه، می‌خواهیم ببینیم که سوژه‌های مورد بررسی چه معانی را به دنیای اجتماعی و واقعیت برساخته شده می‌دهند. در گام اول عقاید التفاتی و فرضیات ذهنی در مورد توسعه و توسعه‌نیافتگی شهر باشت که شامل بافت سنتی با تولید کشاورزی و دامداری، روابط قومی و طایفه‌ای، عدم آینده‌نگری، همبستگی با طوایف اثرگذار، دوری از پایتخت و قناعت بود را در ذهن خود اپوخته نموده تا تحقیق تحت تأثیر آن قرار نگیرد. با مطالعه توصیف‌های ارائه‌شده توسط شرکت‌کنندگان که پروتکل‌های ما را تشکیل می‌دهند، عبارات و جملاتی را که به‌طور مستقیم به توسعه مربوط است. با عنوان جملات مهم استخراج و افق فکری مشارکت‌کنندگان را طی فرآیندی که به آن افق‌سازی می‌گویند مشخص نمودیم. معانی به‌دست‌آمده را در خوشه‌ای از تم‌ها قرار دادیم اینها خوشه‌های معنایی ما را شکل می‌دهند. در مجموع به ۱۵ درون‌مایه اصلی رسیدیم. درون‌مایه‌های فرعی دسترسی به منافع سنت با تعاون، تبعیت مدرنیته از پایگاه اجتماعی در ایجاد فقر و رفاه، فقر ناشی از ناتوانی فرد در نوسازی، توزیع عادلانه‌تر قدرت ناشی از نوسازی، عمومی‌شدن منفعت به دلیل تقسیم کار، بهره‌مندی با نفوذ و تحصیلات و مدارک بالا به شکل‌گیری درون‌مایه اصلی عمومی‌تر شدن دسترسی به منافع مدرنیته با تقسیم کار منتهی شد. درون‌مایه‌های فرعی رفع نیازهای اولیه، اقرار همگانی به احساس خوشایندی، تغییرات فیزیکی مثبت ملموس، تعریف متفاوت توسعه به دلیل اقلیم، تعریف توسعه به‌عنوان اشتغال، توسعه به معنای خروج از بن‌بست اقتصادی و گسترش ارتباطات، تفاوت معنای فقر در ذهن مردم شهر و روستا منجر به شکل‌گیری درون‌مایه اصلی ذهنیت رفاهی بودن معنای توسعه منتهی شد. درون‌مایه‌های فرعی ضرورت سالم بودن دیوان‌سالاران، اهمیت وظیفه‌شناسی بوورکرات‌ها، عدم شایسته‌سالاری، سالم‌نبودن بورکراسی، رابطه‌گرایی، عدم احساس مسئولیت مدیران، تصمیم‌گیری متمرکز، ضعف روش پرسش مسئولین درون‌مایه اصلی کارکرد نامطلوب دیوان‌سالاری را شکل دادند. تجربه مطلوب

¹ Miles and Huberman

جهان زیست متکثر، کسب اطلاعات از حوزه‌های متکثر، کنترل آشفتگی با تقسیم کار، پتانسیل‌های حمایت سنتی مانند خانواده، تجهیز با منطق‌های چندگانه، تحمل تکثر جهت منافع، انسجام با هنر و جوهره، سختی اولیه تجربه تکثر، بازشدن ذهن، انسجام ذهن با تجربه و مطالعه، مشکل و امکان دوگانه حوزه‌های متکثر، پراکندگی عمیق ذهنی درون‌مایه اصلی استفاده پیشینه شناختی به‌عنوان ذخیره دانش را شکل می‌دهند. درون‌مایه‌های لازم و ملزوم بودن دانش کارآفرینان و سیاسیون، کارآفرینان مجری سیاسیون، ارجحیت مهندسی‌ن عمل‌گرا بر سیاسیون شعاری، اثرگذاری سیاسیون به‌دلیل نیازمندی مردم، درون‌مایه اصلی انطباق آسان‌تر دیوان‌سالاری با ساختار سنتی را شکل دادند. درون‌مایه‌های تلاش مضاعف در عرصه تولید کالا و خدمات، استقلال با تولید بیشتر و مصرف کمتر، ایجاد رفاه با صنعت و کارآفرینی، ترکیب مدیریت و اندیشه به‌عنوان پشتوانه سرمایه، تردید در نتیجه بخشی مدل توسعه صنعتی، توجه به مشاغل کوچک، توسعه گردشگری، تعامل افراد با نفوذ، انتخاب نقطه نظرات خلاق توسعه، ضرورت پیگیری مکانیزاسیون، کشف راه‌کارهای استفاده از مدرنیته، تقویت کشاورزی گل‌خانه‌ای، صنعتی کردن دامداری، تعامل مردم و ریش سفیدی مؤثرتر از قانون، درون‌مایه‌ای اصلی عقلانیت کارکردی را شکل دادند. درون‌مایه‌های فرعی آگاهی ناشی از رسانه، معنای متفاوت توسعه در سطح آگاهی شهر و روستا، زیست شهری به مثابه امر فرهنگی، آگاهی خاص منطقه‌ای، آگاهی عرفی با دامنه و برد محدود، تأثیر دیوان‌سالاران بر آگاهی به‌دلیل کوچک‌بودن محیط، تأثیر ارتباطات بر آگاهی، تکنولوژی عامل آگاهی و آزادی، درون‌مایه‌های اصلی آگاهی خاص منطقه‌ای با دامنه و برد محدود را شکل می‌دهند. درون‌مایه‌های فرعی بی‌اهمیتی مقوله زمان به‌دلیل فصلی‌بودن کار، تلف شدن زمان با گفتگو در مناسبات جمعی، تمایز معنای زمان در سنت و مدرنیته، نظم در زمان‌مندی سنت و بی‌نظمی در زمان‌مندی مدرن، بی‌اهمیتی زمان به‌دلیل ساختار سنتی فربه، بی‌اهمیتی زمان به‌دلیل نبود منابع، اتلاف زمان به‌دلیل مناسبات جمعی، درون‌مایه‌های بی‌اهمیتی زمان را شکل دادند. درون‌مایه‌های فرعی انتظار قهرمان برای حل مسأله عدم توسعه، سنت‌های عشیره‌ای و طایفه‌ای، ارجحیت سیاست و بوروکراسی بر کارآفرینی به‌دلیل زمینه و بافت منطقه، قابلیت فیزیکی غیرصنعتی منطقه، جغرافیای ذاتاً کشاورزی و دامداری منطقه، عادت‌های ضد توسعه، تنگ‌نظری، توان مالی ضعیف نهادهای منطقه، وابستگی روح و فکر به مکان محدود، ارجحیت منافع فعلی بر آتی، عدم امنیت، رقابت با آشنایان و همراهی با غریبه، توسعه کشاورزی به نفع ملاکان زمین‌دار، عدم توسعه به‌دلیل جمعیت کم منطقه درون‌مایه اصلی نهادهای سنتی محدودکننده توسعه را شکل می‌دهند. وضعیت نامطلوب خانواده‌های فقیر، فقر به معنای نداشتن درآمد، برجسته بودن بعد غیرمادی فقر، وضعیت خوب بهداشت و تغذیه در شهر، ضعف ابعاد زیبایی شناختی درون‌مایه اصلی تعریف رفاه مادی در سطح آگاهی کنش‌گران را شکل

می‌دهد. درون‌مایه‌های فرعی کشاورزی در حومه شهر و دامپروری در روستا، تمایز دامپروری و دامداری، کشاورزی درحال مکانیزه، تضعیف شرکت‌های تعاونی، روستاییان ساده و محروم، مصرف‌گرایی شهری، نیازهای اولیه روستایی، امکانات شهری بیشتر از روستا، عمرانی بودن نیاز روستا، تأثیر خشکسالی بر اقتصاد سنتی، نداشتن امنیت شغلی حکایت از وضعیتی دارد که درون‌مایه اصلی اقتصاد سنتی را نشان می‌دهد. درون‌مایه‌های فرعی احساس امنیت در برخورد با بوروکرات‌ها آشنا، خاطرات مشترک با بوروکرات‌های آشنا، گمنامی سپر حفاظتی در شهر، درون‌مایه اصلی تجربه اجتماعی ناخوشایند گمنامی را شکل می‌دهند. درون‌مایه‌های فرعی پذیرش توسعه جهانی، توسعه بومی با تجربه جهانی، پذیرش توسعه با مدل سنتی، عمرانی بودن توسعه، ضرورت توسعه صنعتی، ضرورت الگوبرداری از سایر شهرها، توسعه از طریق کشاورزی، درون‌مایه اصلی فقدان مدل واحد ذهنی توسعه را شکل می‌دهند. درون‌مایه‌های فرعی زوال عاطفه، پیشرفت فیزیکی مساجد و بحران دینی بین جوانان، مثبت بودن ذات نوسازی، تأثیر اولیه مخرب نوسازی، درون‌مایه اصلی زوال عاطفه را نشان می‌دهد. درون‌مایه‌های فرعی شکل‌گیری ذهنیت تحت تأثیر ارتباطات، ذهنیت جمعی غیر فردگرا، تأثیر تکنولوژی بر آگاهی، کاربردی شدن لوازم مدرنیته توسط سنتی‌ها، مفید دانستن تکنولوژی، نبود تفکر نوسازی ستیزی، ضرورت ارتباطات، رسانه، فناوری، پذیرش ذات مثبت و تبعات دوگانه نوسازی، درون‌مایه اصلی پذیرش نوسازی را شکل می‌دهند. در یک توصیف زمینه‌ای آنچه که مشارکت‌جویان مطالعه در منطقه باشت تجربه کرده‌اند، حکایت از توسعه‌نیافتگی است که از عدم آبادانی و طرح‌های ضعیف عمرانی حکایت دارد و توسط برنامه‌ریزی‌های دولتی‌ها محقق شده است و این روش باعث ایجاد اشتغال و رفع بیکاری و بهبود وضعیت معیشت نمی‌شود. یکی از مشارکت‌جویان می‌گوید؛ این وضعیت شبیه این است که به ما کفش طلا بدهند تا با آن راه برویم ولی در عین حال بدترین وضعیت امرارمعاش را داشته باشیم. این گزاره نوعی نقد رویکرد طرح‌های عمرانی مبتنی بر رویکرد نوسازی است. مشارکت‌جوی دیگری تجربه خود را درخصوص نحوه بازدید و ارزیابی کارشناسان بدین‌گونه بیان می‌کند؛ مسئولین در بازدید از روستاها کاهلی می‌کنند و نیازهای مردم را دقیق نمی‌دانند. اصلاً روش پرسش را نمی‌دانند. این مسأله نشان‌دهنده فقدان ارزیابی مشارکتی روستایی است. مردم منطقه باشت توان خود را در بازگو کردن واقعیت‌های زندگی و شرایط خود نمی‌توانند بهبود ببخشند تا زمانی که ارزیابی و برنامه‌ریزی توسط خود مردم منطقه صورت پذیرد. علاوه بر اظهارات معنی‌دار کنش‌گران به‌عنوان برساخت درجه یک رهیافت‌ها و روش‌های تحقیق کیفی در توسعه روستایی با معکوس‌سازی جریان یادگیری از روستاییان به کارشناسان بیرونی تأکید بر روش ارزیابی مشارکتی روستایی دارند (ازکیا: ۱۳۹۲، ۵۶). تحت تأثیر مدرنیته به‌رمندی افراد از منافع اقتصادی دگرگونی‌هایی داشته است. یکی از مشارکت‌جویان نگرانی

خود را از فقدان تعاون و حسن نیت‌های گذشته بیان و عنوان نمودند افرادی که امروزه فاقد موقعیت هستند، به دلیل اینکه تعاون از بین رفته است همیشه وضعیت نامطلوبی خواهد داشت. با تجربه جهان زیست‌های متکثر نوعی آشفتگی برای مردم منطقه باعث پدیدار شده است و نسخه‌های متعددی از ابتکار عمل برای مدیریت آشفتگی ناشی از نوسازی در ساختار ذهنی مردم منطقه شکل گرفته است که سعی می‌کنند از طریق آموزش، حمایت خانواده، جوهره و هنر و تحمل وضعیت به آشفتگی‌های خود سامان ببخشند. یکی از مشارکت‌جویان داشتن جوهره فردی را به‌عنوان راه‌کاری جهت سامان بخشی به این وضعیت پروبلماتیک مطرح کردند. مردم این منطقه با نوعی عقلانیت کارکردی سعی می‌کنند راه خود را در زندگی معمولی پیدا کنند. اگرچه یک مدل واحد ذهنی در ساحت اندیشه کنش‌گران بومی وجود نداشت، ولی برای برون‌رفت از وضعیت موجود، راه‌کارهای صنعتی شدن، تأکید بر مکانیزاسیون و کشاورزی، سنتی ماندن، جهانی شدن، الگوبرداری از دیگر کشورها انواعی از عقلانیت کارکردی کنش‌گران بومی است. هیچ‌کدام از کنش‌گران در طرح‌های تفسیری خود مدافع نوسازی و رد کامل نوسازی نیستند. در ساحت آگاهی خود، حامل مقاومت فرهنگی پست مدرنیستی در برابر نوسازی نبودند و ضمن ماندن در مدرنیته طالب اصلاح آثار زیان‌بار آن هستند. در یک توصیف ساختاری به نحوه‌ای که کنش‌گران پدیده را در محیط و بستر شهرستان داشت تجربه کرده‌اند، منطقه باعث از توابع استان کهگیلویه و بویراحمد و دارای بافت سنتی و با اقتصاد مبتنی بر کشاورزی و دامداری و حضور طوایف اثرگذار در معادلات منطقه‌ای است. ناامنی از دوران گذشته باعث شد نوعی زیست جمعی و شکل بگیرد و این ناشی از محیط و زمینه بوده است که حرکت به سمت زندگی فردی و انباشت سرمایه کند شود. منطقه به‌لحاظ جغرافیایی در یک شاه‌راه و مسیر اصلی قرار نگرفته است و این بن‌بست جغرافیایی از گذشته دور مانع تعامل و تبادل گسترده‌تر شده است. این منطقه همیشه در معرض خشک‌سالی قرار دارد و به‌ویژه در روستاها مشکل آب وجود دارد. یکی از مشارکت‌جویان دلیل توسعه‌نیافتگی را بسته بودن محیط و کوچک بودن و به تبع آن ذهنیت ضعیف در مورد توسعه می‌دانند. یکی از مشارکت‌جویان می‌گوید از گذشته‌های دور تاکنون زیست اقتصادی براساس کشاورزی و دامداری بوده است. بنابراین هنوز ذهنیت صنعتی شدن شکل نگرفته است. محیط و بستر کنش‌گری قدرت، در مقایسه با گذشته با بازیگران بیشتری مواجه شده است. یکی از مشارکت‌جویان می‌گوید با ورود ادارات تعداد مراکز تصمیم‌گیری و مدیریتی بیشتر و نوعی تقسیم قدرت داریم و این با سازمان سیاسی خانجانی قبل از انقلاب متفاوت‌تر و عادلانه‌تر است. فقدان زیرساخت‌های اقتصادی در منطقه باعث اثرگذاری بیشتر سیاسیون بر کارآفرینان و حتی حیات کارآفرینان و پیمانکاران مدیون افراد سیاسی است. تعاریف واقعیت توسعه به‌عنوان معانی مورد اشتراک در زمینه و بستر خاص شهرستان باعث

با توصیفات منظم از مجموعه‌های خاص آگاهی ساختاری و زمینه‌ای، ذات توسعه را به صورت از هم گسیختگی ذهن و عین بازنمایی می‌کنند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نتیجه‌گیری

این مقاله با چارچوب ارزیابی جامعه‌شناسی شناخت و کاربست پدیدارشناسی در جامعه‌شناسی توسعه به آگاهی زندگی روزمره یعنی آگاهی مردم عادی شهرستان باشت در مواجهه با زندگی معمولی پرداخته است. تعاریف توسعه و معانی مورد اشتراک در جهان زیست اجتماعی آنان به‌عنوان یک آگاهی ماقبل نظری بررسی گردید. رویکرد پدیدارشناسی به‌عنوان روشی جسورانه در فلسفه‌ورزی مروج مواجهه با تجربه زنده انضمامی است. واقعیت توسعه در شهرستان باشت از منظر هستی‌شناختی، برساخت کنش‌گران است. معرفت توسعه، محصول تعامل مستمر محقق و کنش‌گران اجتماعی است. با روش‌شناسی پدیدارشناسی در حوزه مطالعه توسعه شهرستان باشت زمینه‌ای برای بازخوانی و به عرصه کشاندن نظریه‌ها و الگوهای متکثر توسعه فراهم گردید. برای فهم پدیده توسعه در این منطقه نگاهی تاریخی و بینشی نیت‌مندانه با تأکید بر ارزش‌ها و اقتضائات زمانی-مکانی و محلی و بازنمایی شرایط این شهرستان داشته‌ایم. با نگاه کنش‌گران محلی به رهیافتی بوم‌اندیش رسیدیم. درباخت سنتی این شهرستان الگوی روابط اجتماعی براساس مناسبات طایفه‌ای و فامیلی قوام یافته است. الگوی مسلط اقتصاد مبتنی بردامداری و کشاورزی است و همچنان الگوهای فرهنگی سنتی الگوهای رفتاری غالب است و هرگونه آگاهی تحت تأثیر این ساختارها توجیه‌پذیر است. با ورود مؤلفه‌های نوسازی و حامل‌های آن اعم از بوروکراسی و اقتصاد فناوری و شهرنشینی و رسانه‌ها شاهد تکانه‌هایی در سطح آگاهی کنش‌گران هستیم. رابطه دیالکتیکی بین داده‌های عینی این منطقه و معانی ذهنی کنش‌گران آن، نوع خاصی از ساختار معنایی را بازنمایی می‌کند. با ورود مؤلفه‌های نوسازی شاهد غیر اینهمانی ذهن و عین در این منطقه هستیم. بوروکراسی به نسبت اقتصاد فناوریانه قرابت بیشتری با ساختارهای سنتی این منطقه دارد. ذهنیت آنان با اقتصاد کشاورزی مدرن آشناست. ولی به‌دلیل نبود زیرساخت، کشاورزی غیرمکانیزه و به‌جای دامپروری، دامداری سنتی الگوی غالب است و توسعه را عمدتاً مادی و رفاهی می‌دانند. ذات نوسازی را مثبت ولی پیامدهایی شبیه زوال عاطفه و وجدان را منفی می‌دانند. بنابراین در برابر مؤلفه‌های نوسازی مقاومت سنتی از نوع نوسازی ستیزی و مقاومت فرهنگی از نوع نوسازی زدایی مشاهده نمی‌گردد. بلکه ضمن حراست از الگوهای سنتی، دنبال اصلاح ناخرسندی‌ها از طریق عقلانیت کارکردی هستند. تلاش مضاعف در عرصه تولید، تولید بیشتر و مصرف کمتر، ترکیب مدیریت و اندیشه، تعامل مردم و با ریش سفیدان محلی و انسجام بخشیدن به ذهن بی‌خانمان از طریق تحمل ناخرسندی، برنامه‌ریزی برای تقسیم کار، حمایت خانواده، استفاده از منطق چندگانه برای کنترل آشفتگی، افزایش مطالعه نمونه‌ای از عقلانیت کارکردی در ساحت آگاهی روزمره کنش‌گران به‌عنوان رشته معانی مشترک در یک زیست اجتماعی است تا راه

خود را در زندگی روزمره و معمولی پیدا کنند. از منظر مدل‌سازی و الگوسازی در جهان زیست مشترک کنش‌گران شاهد پدیداری عدم وحدت در طرح الگوی توسعه هستیم. الگوهای ذهنی متناقض و پراکنده سنتی ماندن، صنعتی شدن، جهانی شدن، توسعه کشاورزی، تقلید از دیگر کشورها در ساخت آگاهی کنش‌گران حکایت از مدل‌های ذهنی و پراکنده و نداشتن یک الگوی ذهنی سامان‌بخش در ساخت آگاهی آنان است.



منابع

۱. احمدی، بابک (۱۳۸۲). هایدگر و پرسش بنیادین، چاپ دوم، تهران.
۲. ازکیا، مصطفی؛ احمدرش، رشید و پارتازیان، کامبیز (۱۳۹۶). روش‌های تحقیق کیفی از نظریه تا عمل، انتشارات کیهان، تهران.
۳. ازکیا، مصطفی؛ زارع، عادل و ایمانی، علی (۱۳۹۴). رهیافت‌ها و روش‌های تحقیق کیفی در توسعه روستایی، تهران، نشر نی.
۴. ایمان، محمدتقی (۱۳۹۱). فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۵. برگر، پیتر؛ برگر، بریجیت و کلنر هانسفرید (۱۳۹۴). ذهن بی‌خانمان، ترجمه محمد ساوجی، تهران، نشر نی.
۶. تودارو، مایکل (۱۳۹۶). توسعه اقتصادی در جهان سوم، ترجمه غلام‌علی فرجادی، انتشارات سازمان برنامه و بودجه، تهران.
۷. روزبهان، محمود (۱۳۹۴). مبانی توسعه اقتصادی، تهران، انتشارات کتاب مهربان.
۸. ساکالوفسکی، رابرت (۱۳۹۵). درآمدی بر پدیدارشناسی، ترجمه محمدرضا قربانی، تهران، انتشارات گام نو.
۹. سن، آمارتیا (۱۳۸۲). توسعه به مثابه آزادی، ترجمه وحید محمودی، تهران، انتشارات دانشکده مدیریت دانشگاه تهران.
۱۰. سو، آلوین (۱۳۹۲). تغییر اجتماعی و توسعه، ترجمه محمود حبیبی مظاهری، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۱. کرسول، جان (۱۳۹۴). پویای کیفی و طرح پژوهش، ترجمه حسن دانایی فرد و حسین کاظمی، تهران، انتشارات صفار.
۱۲. لطیفی، غلامرضا (۱۳۸۴). "هرمنوتیک از دیدگاه‌های دیگر در شهرسازی"، فصلنامه علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی، شماره ۳۰.
۱۳. محمدپور، احمد (۱۳۸۸). "نمونه‌گیری در تحقیقات کیفی: سنخ‌ها و روش‌ها"، دانشگاه شهیدچمران، مجله علوم تربیتی، دوره ۵، شماره ۴، صص ۴۸-۵۶.
۱۴. منصوریان، یزدان (۱۳۹۴). "پدیدارشناسی بیرون از مرزهای فلسفه"، ماهنامه اطلاعات حکمت و معرفت، سال دهم، شماره ۶، پیاپی ۱۱۳، صص ۱۱-۵.

۱۵. میردال، گونار (۱۳۶۶). *درام آسیایی: پژوهشی درباره فقر ملت‌ها*، ترجمه منوچهر امیری، انتشارات امیرکبیر، تهران.
۱۶. ناریان، دیپا؛ چمبرز، رابرت؛ شاه، میراک و پتیش، پتی (۱۳۹۰). *فریاد برای تغییر*، ترجمه مطفی ازکیا و جمال رحمتی‌پور، تهران، انتشارات کیهان.
۱۷. هتته، بیورن (۱۳۹۶). *توسعه چیست؟*، ترجمه محمود شوشتری، تهران، نشر دنیای نو.

18. Anand, Sudhir; sen, Amartya (1994). *Sustianable Human Development: Concepts and Priorities*, UNDP.
19. Heidegger, Martin (1982). *Basic Problem of Phenommenology*, Tranc., Hofstadter, Bloomington: Indiana University
20. Heidegger, Martin (1992). *History of Concept of Time*, Tranc., T. Kisiel, Bloomington: Indiana University.
21. Holloway, I & Wheeler, S (2010). *Qualitative research in nursing and healthcare*. 3th edition, West Sussex: willey-Blackwell.
22. Human Development Report, 1990, page 10
23. Human Development Report, 2009, page 14
24. Inglehart, Ronald; Welzel, Christian (2005). *Modernization, Cultural Change and Democracy*, Cambridge University Press.
25. Maxwell, J, a (1992). "Understanding Reliability and Validity in Qualitative Research", *Harvard Educational Review*, 62(3), p 279.
26. Miles & Huberman (1994, P. 28). Reprinted With permission from Miles, M. B., & Huberman, A. M. (1994). *Qualitative data analysis: A Sourcebook of new methods* (2nd ed.). Thousand Oaks, CA: Sage.
27. Moran, Dermot (2001). *Introduction to Phenomenology*; London, Routledge.
28. Sen, Amartya (1983). "Development: Which Way Now?", *The Economic Journal*, Vol 93, No 372, pp 54-55.
29. Willis, Katie (2005). *Theories and Practices Of Development*, Simultaneously Published in The USA and Canada by Routledge. P 158.

پژوهش‌های علوم انسانی
رتال جامع علوم انسانی